

**Mahmoud Tarzi's theoretical reflections on the decline and backwardness
of Islamic society with emphasis on Afghanistan**

Naser Pourhasan¹ | Rashid Rekabian²

(DOI): [10.22034/MTE.2022.11351.1499](https://doi.org/10.22034/MTE.2022.11351.1499)

Abstract

Original Article

P 7 - 28

The Islamic world, especially the country of Afghanistan, suffered decline and backwardness due to colonialism, internal tyranny, division, and non-compliance with Sharia. Among these thinkers is "Mahmoud Tarzi", an Afghan scientist who was the founder of one of the most important reformist movements in Afghanistan and the Islamic world in the 20th century. Based on the mentioned article, the present research with a historical approach seeks to analyze Mahmoud Tarzi's political thought about the decline, backwardness and crises of the Islamic world, especially Afghanistan! In other words, how does Tarzi explain the crisis in the political system of Islamic societies (Afghanistan), and what ideal proposal does he propose to overcome it? The hypothesis of the research based on Spriggens research model is as follows: in Mahmoud Tarzi's political thought, crisis is degeneration and backwardness, and the reason for its occurrence is colonialism, domestic tyranny and distance from Islam, and the solution is also referring to the Quran, unity based on the Quran, intellectual awakening, paying attention to science and patriotism. In order to investigate the hypothesis, the hidden angles of Tarzi's political thought have been analyzed in the form of problemology, reasonology, idealism, and solutionology with the method of historical-descriptive research (content analysis). The method of collecting information is a library.

Key words: Islam, Afghanistan, Spriggens, backwardness, Mahmoud Tarzi

1 - Associate Professor of Ayatollah Boroujerdi University (Boroujerd), Iran. Na.pourhassan@abru.ac.ir

2 - Associate Professor, Faculty of Law and Political Sciences, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd, Iran
ra.recabian@abru.ac.ir

Received: 2022/01/05 | Accepted: 2021/07/23



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

تاملات نظری محمود طرزی در باره انحطاط و عقب ماندگی جامعه اسلامی با تاکید بر افغانستان

ناصر پورحسن^۱ (نویسنده مسئول) و رشید رکابیان^۲

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/MTE.2022.11351.1499](https://doi.org/10.22034/MTE.2022.11351.1499)

علمی - پژوهشی

ص: ۲۸/۷

چکیده

جهان اسلام به خصوص کشور افغانستان در قرون معاصر به دلیل توسعه طلبی استعمار، استبداد داخلی، تفرقه و عدم عمل به شریعت، دچار انحطاط و عقب ماندگی شدند در این بین جنبش‌ها و اندیشمندان زیادی برای برون رفت از این وضعیت و پویایی جوامع اسلامی دست به اقداماتی زدند که از جمله این اندیشمندان «محمود طرزی» دانشمند افغانستانی بوده که پایه‌گذار یکی از مهم‌ترین جنبش‌های تجدید طلب در افغانستان و جهان اسلام در قرن بیستم بوده است. به تاسی از مطلب مذکور پژوهش حاضر با رویکردی تاریخی به دنبال واکاوی اندیشه سیاسی محمود طرزی در باب انحطاط، عقب ماندگی و بحران‌های جهان اسلام به خصوص افغانستان است! به عبارتی؛ طرزی بحران سامان سیاسی جوامع اسلامی (افغانستان) را چگونه دلیل یابی، و برای برون رفت آن، چه تجویز آرمانی ارایه می‌دهد؟

فرضیه پژوهش براساس الگوی جستاری اسپریگنز چنین است: در اندیشه سیاسی محمود طرزی بحران، انحطاط و عقب ماندگی است و دلیل بروز آن استعمار، استبداد داخلی و دوری از اسلام است و راه حل آن نیز، رجوع به قرآن، اتحاد بر محور قرآن، بیداری فکری و توجه به علم و حب وطن است. برای بررسی فرضیه، زوایای پنهان اندیشه سیاسی طرزی، در قالب مشکل شناسی، دلیل شناسی، آرمان شناسی و راه حل شناسی با روش پژوهش تاریخی - توصیفی (تحلیل محتوا) و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای تجزیه و تحلیل شده است.

واژگان کلیدی: اسلام، افغانستان، اسپریگنز، عقب ماندگی، محمود طرزی.

۱ - دانشیار دانشگاه آیت الله بروجردی (ره)، ایران. (Na.pourhassan@abru.ac.ir)

۲ - دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران. (ra.recabian@abru.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۵



مقدمه

هجوم همه جانبه استعمار به خصوص انگلیس در کنار عقب ماندگی و انحطاط جوامع اسلامی مشکلات جوامع اسلامی در دوره معاصر را تشدید کرد. در حالی که جوامع اسلامی مبهوت ظواهر غربی‌ها بودند، حمله ناپلئون به مصر در قرن ۱۹ میلادی زنگ خطر را برای جهان اسلام به صدا در آورد. (موتقی، ۱۳۷۴: ۱۱۰) در واکنش به وضع موجود، انتقادات و موضع گیری‌های متفاوتی صورت گرفت و جنبش‌های بسیاری به وجود آمدند که همه آن‌ها در دو دسته کلی اسلام‌گرا و غرب‌گرا قابل تقسیم بندی هستند.

اما کشورهای استعماری و قدرت‌های بزرگ سیاست حمایت از گروه‌ها و جنبش‌های غرب زده و سرکوب گروه‌های اسلامی و مبارز را در دستور کار داشتند. در این دوران در برخی کشورها فرقه‌سازی و تفرقه افکنی امری متداول در سیاست غرب بود. غرب سعی در مدیریت و حمایت از جریان غرب‌گرا در واکنش به جوامع اسلامی پرداخت؛ گروهی که ظواهر استعمار غربی چشم آن‌ها را بر روی واقعیات بسته بود و آن‌ها را شیفته خود ساخته بود. این گروه همان‌هایی بودند که از غرب‌گرایی تا غرب زدگی پیش رفتند و ضمن رد دستاوردها و سال‌ها تاریخ و تمدن جوامع اسلامی معتقد به تقلید صرف از غرب بودند.

با فعالیت این گروه به مرور بی‌هویتی و اندیشه سکولاریسم و ناسیونالیسم وارد جوامع اسلامی شد. این گروه در حالی عمدتاً با ظواهر فرهنگ غربی به خصوص بخش نظامی استعمار آشنا شده بود، تنها مقلد صرف فرهنگ غرب شدند و بسیاری از آن‌ها نظامی‌گری را تنها راه احیای جهان اسلام دانستند. این گروه به زعم خود اخذ تمدن غرب را برای مقابله با استعمارگران غربی در دستور کار قرار داده بودند، اما به دلیل عدم استحکام و تمرکز نظری دقیق نخبگان این جریان بحران هویت بسیاری از این گروه‌ها را فرا گرفت. (شرابی، ۱۳۶۸: ۴۵) این گروه بدون ریشه‌یابی و شناخت صحیح فرهنگ و تمدن غرب شعار تجدد سر می‌دادند؛ آنان هرچند از تغییر و اصلاحات سخن می‌گفتند که ماهیت و روش انجام اصلاحات برای آن‌ها هنوز کشف نشده بود. (امرابی، ۱۳۸۳: ۵۴)

در مقابل، جریان احیا و تجدید حیات اسلام و بیداری مسلمانان قرار داشتند که بازسازی تفکر دینی راه‌کاری است که در دو سه قرن اخیر از طرف رهبران، عالمان و متفکران دینی جهان اسلام به منظور حل و فصل مساله عقب ماندگی و انحطاط داخلی و نیز برخورد با غرب و هجوم فرهنگ و تمدن و استعمار غربی طرح و تعقیب شده است. این جریان جریان غالب اواخر قرن نوزدهم بود و به خصوص دوره جنگ جهانی اول به اوج خود رسید. افراد تاریخی و شاخص این جریان: اقبال لاهوری در هند، مودودی در پاکستان، سید قطب و محمد عبده در مصر و سید جمال‌الدین اسد

آبادی بودند. شعار این گروه بازگشت به اسلام و احیای ارزش‌های اسلامی بود. کشور افغانستان یکی از کشورهای اسلامی بود که استعمار باعث انحطاط، جنگ و... در آن شد و اندیشمندان زیادی در برابر این سیاست استعماری مقاومت کردند. یکی از این اندیشمندان «محمود طرزی» بود. طرزی در طول حیات خود، مصروف کارزارهای سیاسی نیز بود که بر خیلی‌ها تاثیرگذار بوده است. طرزی مبارزه سیاسی خود را از میان ارگ آغاز کرد. چندین بار توسط نوشته‌های خود امیران افغان را به نشر اخبار و ایستادگی در مقابل قدرت استعماری انگلیس تشویق کرد. (غیرت، ۱۳۸۹: ۷۶) او نخستین اثر سیاسی خود را زیر عنوان «آسیا باید از آسیاییان باشد.» نوشت. (طرزی، سراج‌الخبار) هم‌چنان تبصره دیگری را زیر عنوان «آزادی آسیا و آفریقا» نوشت که در آن قدرت‌های استعمارگر را متجاوز خوانده و آن را یک تصور باطل و خیال محال گفت. (نوبر، ۱۳۷۸: ۸۷)

مقاله‌های طرزی در مورد افغانستان در روزنامه سراج‌الخبار که جریده دولتی نبود با هدف بیداری مردم افغانستان از احوال جهان بود. طرزی با تصمیم قاطع و عزم جدی به مبارزه سیاسی خود ادامه داد و افکار آزادی‌گرایانه خود را تا حسب توان انتشار داد. (مجموعه مقالات، ۴: ۱۲۲ و ج ۸، ۷۷۶)

طرزی در کنار بیداری مسلمین در ترکیه و افغانستان که با تامل به شریعت اسلام تاکید داشت احساس وطن دوستی و افکار آزادی‌گرایانه خود را با نشر مقاله‌ها ادامه داد. محمود طرزی ۲۵ کتاب را تالیف و ترجمه کرده و بیش از ۵۰۰ مقاله به نشر رسانیده است. مقاله‌های طرزی بیش‌تر روی محور رشد افکار ضد استعماری، دوری از تفرقه، توجه به شریعت و احیا روحیه وطن دوستی می‌چرخید. استقلال و افغانستان، جنگ و صلح، افغانستان و نعمت آزادی، حی علی الفلاح از جمله مقاله‌های طرزی به شمار می‌رود. براین اساس مقاله به دیدگاه‌های طرزی در مورد دلایل انحطاط و عقب ماندگی افغانستان و راه نجات از این وضعیت می‌پردازد. فرضیه مقاله نیز این‌گونه صورت‌بندی می‌شود. محمود طرزی، با مشاهده محیط بحران در جوامع اسلامی و به‌ویژه افغانستان، محجور ماندن قرآن، تفرقه و اختلاف داخلی، استعمار و بی‌توجهی به علم را از دلایل آن می‌دانست و بازگشت به قرآن، اتحاد، استفاده از علم و فناوری به‌ویژه حوزه صنعت و نظامی، تربیت سیاسی، احیای روحیه وطن دوستی را راه تحقق جامعه مطلوب می‌دانست.

۱. نگاهی به زندگی نامه محمود طرزی

محمود طرزی (۱۸۶۵ - ۱۹۳۳) معروف به محمود بیک، از عشیره محمدزایی پشتون‌ها در سال ۱۸۶۵ میلادی (۱۲۴۴ ش) در ولایت غزنی که در سال ۱۸۸۱ همراه با خانواده‌اش توسط

امیرعبدالرحمان، امیر افغانستان تبعید شده بود، متولد شد. (سهام، ۱۳۷۸: ۳۴) و تا سال ۱۸۸۵ در هند بریتانیایی زندگی کرد و بعداً راهی بغداد که جز قلمرو عثمانی بود، شد. محمود طرزی همراه با پدر خود غلام محمد طرزی (۱۸۳۰ - ۱۹۰۰) در سال ۱۸۸۶ در استانبول به دربار سلطان عبدالحمید (۱۸۷۶ - ۱۹۰۹) شرفیاب شد. طرزی جوان به زودی دو زبان عربی و ترکی را می‌آموزد و سپس به زبان‌های آلمانی، فرانسوی و انگلیسی نیز در حد ترجمه تسلط پیدا کرده و دو بار نیز به نقاط مختلف اروپا سفر می‌کند. (آهنگ، ۱۳۴۹: ۷۴) او در دوسال توقف خود در استانبول بین سال‌های ۱۸۹۶ - ۱۸۹۷ با سید جمال‌الدین اسدآبادی آشنا می‌شود و این آشنایی به دوستی عمیقی می‌انجامد تا آنجا که طرزی تحت تأثیر افکار و عقاید او در مورد نوگرایی در اسلام، قرار می‌گیرد. (سراج‌الاکابر، دوره ۴، ۱۳۳۴ق) با عفو امیر حبیب‌الله خان، طرزی در سال ۱۹۰۳م، به کابل باز می‌گردد. در تمام دوران فعالیت ادبی و روزنامه‌نگاری‌اش در دوره پادشاهی امان‌الله برای تحول و تجدد در جامعه افغانستان تلاش می‌کند. محمود طرزی در ۲۲ نوامبر ۱۹۳۳ (۱ آذر ۱۳۱۲) در شهر استانبول ترکیه وفات کرد و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

۲. پیشینه تحقیق

پژوهش در باره جنبش بیداری اسلامی با توجه به اهمیت راهبردی آن در معادلات سیاسی جهان اسلام، به‌ویژه خاورمیانه و افغانستان که می‌توان آن را، آزمایشگاه جنبش‌های اسلامی خواند، هم‌چنان از موضوعات داغ پژوهشی است. «کپل» در جدیدترین اثر خود جنبش‌های اسلامی طی پنج دهه اخیر در خاورمیانه و مراحل مختلف جهاد را ذیل عنوان اسلامی‌سازی نظم سیاسی در خاورمیانه بررسی کرده‌است. (Kepel: 2020) پژوهش‌گر دیگری جنبش‌های اسلامی را در پیوستاری از «تکفیریسیم» تا «پان‌اسلامیسم»^۱ گونه‌شناسی می‌کند. (Stenersen, 2018) محمود طرزی در حوزه روزنامه‌نگاری، فرد بسیار شناخته شده‌ای است و وی را پدر مطبوعات افغانستان می‌دانند؛^۲ در مورد اندیشه طرزی پژوهش‌های ناچیزی انجام شده است که عبارتند از: ۱. چنگیز پهلوان در مقاله‌ی، نگاهی به اندیشه‌های اجتماعی و فرهنگی محمود طرزی؛ روزنامه و سیاست‌مدار افغانی در آغاز قرن بیستم، یکی از نخستین پژوهش‌ها در باره طرزی در ایران بود که البته بخش عمده این مقاله مختصر، نیز به تاریخ سیاسی افغانستان در قرن نوزدهم اختصاص یافته است. با این وصف، وی، طرزی را معرفی

و به‌ویژه تأثیرپذیری او را از سیدجمال بررسی کرده‌است. (پهلوان، ۱۳۶۲: ۶۰۰). ۲. طی سال‌های اخیر مجموعه مقالات طرزی، توسط وزارت خارجه افغانستان منتشر شده‌است (مجموعه مقالات: ۱۳۸۷). این مقالات، مواد خام پژوهش محسوب می‌شوند. ۳. یکی از مهم‌ترین پژوهش‌های خارجی درباره طرزی، کتابی است که در آن، تعداد زیادی از احیاگران در جنبش بیداری اسلامی معرفی شده‌اند؛ احیاگرانی که جامعه پژوهشی ایران با اکثر آن‌ها کمتر آشنایی دارد.

در این کتاب، طرزی به‌عنوان یکی از احیاگران پیش‌گام اسلامی معرفی شده و نسخه خطی «چه باید کرد» که یکی از مهم‌ترین آثار طرزی است، نیز به آن پیوست شده‌است. (Kurzman:2002) همین کتاب، الهام‌بخش نویسنده برای آشنایی با طرزی بوده‌است. ۴. بشیر سخاورد در «طرزی و سراج‌ال‌اخبار» کتاب ماه ادبیات، سال دوم شماره ۱۸ (پیاپی ۱۳۲، مهر ۱۳۸۷) به بررسی اندیشه‌های طرزی در روزنامه سراج‌ال‌اخبار پرداخته است. ۵. نگاهی بر تجددخواهی سراج‌ال‌اخبار در گفت‌وگو با نجم‌الدین کویانی، (ماهنامه گفت‌وگو، پیاپی ۵۱ خرداد ۱۳۸۷) ۶. پژوهش دیگر سوبه‌های خاصی از تأثیرگذاری طرزی را در حیات سیاسی افغانستان از جمله ظهور ناسیونالیسم افغان را بررسی کرده‌است. (Senzil: 2009) با این اوصاف، با توجه به خلا پژوهشی که در باره این احیاگر اسلامی وجود دارد، این مقاله، تلاشی نوآورانه‌ای است، که با روش توصیفی-تحلیلی انجام می‌شود.

۳. چارچوب نظری؛ روش اسپریگنز

توماس اسپریگنز ۱ از جمله پژوهش‌گرانی است که چهارچوبی نظری را مطرح می‌کند که بیان‌گر مراحل مختلف طی شده در مسیر شکل گرفتن یک نظریه سیاسی است. به تعبیر دیگر، وی با تحلیل محتوای آثار سیاسی کلاسیک به این نتیجه رسیده که همه آن‌ها چهار مرحله را طی کرده و نظریه آن‌ها، چهار جزو به هم‌پیوسته دارد. با توجه به کارآمدی جستار نظری اسپریگنز در فهم نظریه‌پردازی سیاسی، چارچوب وی، معیار مناسبی برای فهم نظریه محمد طرزی درباره بیداری اسلامی است. به نظر اسپریگنز، نظریه سیاسی دارای مراحل چهارگانه: مشاهده بی‌نظمی، تشخیص علل آن و ارایه راه حل و تصویر جامعه احیا شده، است. (اسپریگنز، ۱۳۹۴: ۴۱) نخستین مرحله مشاهده بی‌نظمی، مساله یا بحران است. بحران‌هایی که نظریه‌پردازی را موجب می‌شوند، به اشکال متعدد ظاهر می‌شوند. شناسایی بحران کاری ساده نیست گاهی حتی در چنین اوضاع بحرانی نیز تشخیص و درک طبیعت

مشکل ممکن است آسان نباشد. گاهی همه قبول دارند که جامعه با مشکلاتی دست به گریبان است، ولی در شناسایی مشکل اصلی اتفاق نظر نیست. (همان، ۵۱-۵۲) بنابراین، اولین مسأله، شناسایی مشکل بوده که آن سبب بالندگی اندیشه سیاسی است. (برزگر، ۱۳۸۵: ۲-۳)

مرحله دوم پس از مشاهده بی‌نظمی و بحران، جستجوی دلیل آن است که بحثی دلیل شناسانه است. مشاهده بی‌نظمی، عقل و احساس آدمی را به تحریک، غلیان و حرکت انداخته و وی را به سمت و سوی مرحله دوم، که تشخیص علل آن است، سوق می‌دهد. (کاظمی و دیگران، ۱۳۹۸: ۳) نظریه‌پرداز بدون روشن شدن علل واقعی نمی‌تواند پیشنهادات مناسبی برای درمان ویا تسکین مشکل ارایه کند. (اسپریگنز، پیشین: ۸۰-۷۹) اولین سؤالی که نظریه‌پرداز در آغاز مرحله تشخیص با آن روبه‌روست یکی از حساس‌ترین موضوعات نظریه‌های سیاسی است. سؤالی که پاسخ به آن به‌طور بنیادی راه حل‌های پیشنهادی هر نظریه سیاسی را شکل می‌دهد. در حقیقت این مرحله سرچشمه جدایی مکاتب مختلف نظریه‌های سیاسی است. (همان، ۸۱) و این موضوع در باره جنبش بیداری اسلامی نیز صدق می‌کند.

سومین مرحله نظریه، بازسازی جامعه یا ترسیم جامعه آرمانی است. در مرحله سوم، وقت طرح این سؤال می‌رسد که اگر این وضعیت بحرانی و بی‌نظمی است، پس وضعیت مطلوب و نظم آرمانی کدام است؟ البته، تقدم و تأخر گام دوم و سوم به اختیار نظریه‌پرداز است. در واقع مشاهده بی‌نظمی، غیر از مشکل تشخیص علل، مسأله دیگری را نیز مطرح می‌کند. این مسأله موضوع نظم سیاسی درست است. اگر او جامعه خود را دچار بی‌سازمانی می‌بیند، یعنی شرایطی که جامعه متفرق شده است، او باید نشان دهد که جامعه سازمان‌یافته چه نوع جامعه‌ای است (همان، ۱۱۹) در حقیقت نظم سیاسی هنجاری بازسازی شده، ترکیبی از نوآوری‌ها و اکتشافات است. از طرفی نوآوری است؛ زیرا به کوشش خلاق نظریه‌پرداز نیاز دارد، اما از جهتی دیگر بازسازی هنجاری نظریه سیاسی نوعی کشف نیز به شمار می‌رود. بدین ترتیب جامعه بازسازی شده صرفاً اختراع نظریه‌پرداز نیست، بلکه به دست او کشف شده است. (همان، ۱۲۸-۱۲۶)

چهارمین و آخرین مرحله نظریه مربوط به راه درمان یا شیوه گذار از بحران به نظم مطلوب است. در حقیقت شکاف بین آنچه که هست و آنچه که باید باشد. انسان رفتارش را بر بینشی که از واقعیات دارد، بنا می‌کند. (همان، ۱۵۶-۱۵۴) از آنجا که نظریه‌های سیاسی نتایج تجویزی مهمی دارند، وقتی برداشت انسان از واقعیات دنیای سیاست شکل می‌گیرد، به‌طور حتم رفتار انسان نیز از آن تأثیر می‌پذیرد. در حقیقت تصویری جامع از آنچه که هست، به‌خصوص در گستره سیاست، باید

شامل ارزیابی از قابلیت‌ها، امکانات، ضرورت‌ها و حقایق باشد. هریک از این ابعاد نقش مهمی در نظریه‌های سیاسی عقلایی بازی می‌کنند. (همان، ۱۶۲-۱۶۱)

۴. جایگاه محمود طرزی در امواج بیداری اسلامی

برخی پژوهش‌گران، جنبش‌های بیداری را در قالب چند موج بررسی کرده‌اند؛ موج اول، ناظر بر سلسله تحولاتی است که طی یک مقطع زمانی و در ارتباط با هم رخ می‌دهند. واکنش جهان اسلام در قرن نوزدهم به عنوان اولین موج بیداری اسلامی تقریباً مورد اجماع است، اما در باره سایر موج‌ها اختلاف نظر وجود دارد. برخی از پژوهش‌گران به وجود سه موج (رجایی: ۱۳۷۳) و برخی دیگر به پدیدار شدن چهار موج در تاریخ بیداری اسلامی معتقدند. (نجفی، ۱۳۹۴؛ اسلامی و دیگران: ۱۳۹۱، ۱۳۰) البته این اختلاف نه تنها در تعداد امواج بلکه درباره مقطع زمانی موج‌ها نیز صدق می‌کند. در تمامی امواجی که برای بیداری اسلامی وجود دارد، درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی به عنوان «سلسله جنبان جنبش بیداری اسلامی» (مطهری، ۱۳۸۷: ۵۳) و یا در راس پیش‌گامان بیداری اسلامی^۱ اجماع نظر وجود دارد (Rahnema, 2005: 74) و شاگردان مکتب فکری سیدجمال معرفی شده‌است. طرزی یکی از کسانی بود که تحت تاثیر افکار و اندیشه‌های سیدجمال قرار داشت. (انصاری، ۱۳۸۱: ۱۳۹) با این وصف، نام محمود طرزی مغفول مانده‌است و تنها در کتاب کورزمن، در فهرست احیاگران اسلامی، به عنوان یکی از پیش‌گامان بیداری اسلامی معرفی شده‌است. (Kurzman: 2002) در فهرستی که وی تهیه کرده بیش از پنجاه نفر از احیاگران، در بخش‌های مختلف جهان اسلام از مصر تا شرق آسیا و حتی مناطق مسلمان‌نشین چین از ۱۸۰۰ تا ۱۹۴۹ معرفی شده‌اند.

۵. مراحل نظریه طرزی درباره انحطاط جامعه افغانستان

در مجموعه آثار گسترده طرزی، می‌توان مراحل مختلف نظریه وی در زمینه بیداری اسلامی را به شرح زیر تحلیل کرد. لازم به ذکر است که اگرچه طرزی بیش‌تر درباره افغانستان به تامل پرداخته، اما در مقالات مختلفش، افغانستان را بخشی از جهان اسلام می‌داند و اغلب تحلیل خود را از کلیت جهان اسلام شروع و به مصداق افغانستان ختم می‌کند.

۱.۵. مشاهده بحران

اسپریگنز از ادموندبرک نقل می‌کند که عطش حریصانه برای نظریات سیاسی نشانه این است که جامعه به وضع بدی اداره شده و بیمار است (اسپریگنز، پیشین: ۲۹). در بحث مشکل شناسی طرزی این سؤال قابل طرح است که بحران جهان اسلام به خصوص افغانستان چیست؟ طرزی مشکلات جهان اسلام را استعمار و استبداد داخلی می‌داند.

افغانستان قبل از تولد طرزی، صحنه کمشکش قدرت‌های بزرگ بود و به دلیل موقعیت راهبردی خود، از سال ۱۸۰۱ به صحنه رقابت روس و انگلیس تبدیل شد. افغانستان به علت موقعیت ژئوپلیتیکی و به‌ویژه موقعیت آن در گذرگاه ورودی شبه قاره هند و نیز نزدیکی به آب‌های گرم، مورد توجه روس‌ها و در مقابل آن، بریتانیایی قرار داشت و به این دلیل آن را بزرگ‌راه فتح می‌نامیدند. افغانستان تنها کشور دنیاست که در طول یک قرن و نیم گذشته مورد تهاجم سه قدرت بزرگ یعنی بریتانیا، شوروی و آمریکا قرار گرفته است. با این حال، همه این‌ها قدرت‌ها نتوانسته‌اند افغانستان را مطابق ترجیحات ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی خود شکل دهند و به همین دلیل از القاب افغانستان سرزمین «غیرقابل تصرف و قبرستان»^۱ کشورهای است که به دنبال تصرف آن بوده‌اند. (Saikel, 2018: 22)

طرزی برای ترویج افکار مدرن با انتشار روزنامه «سراج‌الخبار» در افغانستان جزو پیش‌تازان تجدید محسوب می‌شود. طرزی در این روزنامه برای ترقی علاوه بر اخبار روز، به انتشار بیش از ۵۰۰ مقاله علمی پرداخت که طی سال‌های اخیر آن‌ها در یک کتاب منتشر شده است. (مجموعه مقالات: ۱۳۸۷) به علاوه طرزی به دلیل تبعید مکرر و طولانی، در بخش‌های مختلف جهان اسلام از جمله هندوستان و عثمانی زندگی می‌کرد. به این دلیل به‌خوبی می‌توانست ضعف جوامع اسلامی را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که دوره یکه‌تازی استعمار بود، لمس کند. برداشت کلی طرزی از وضعیت جهان اسلام در عصر خود را به «خواب» تشبیه کرده است: «ما را یک تاریکی و تیرگی فرا گرفته، آن تاریکی بر اعصاب دماغیه ما تاثیر به عمل آورده و به خواب عمیقی فرو برده، فکر ما وارد یک گرداب نایاب ظلمت مابی، غرق ساخته». (مجموعه مقالات، ۱۳۸۷: ۱۷۲-۱۷۶) وی در یکی از آثار خود، وضعیت جهان اسلام از جمله ایران، عثمانی و در نهایت افغانستان را به‌خوبی توصیف می‌کند: «تمدن اسلام که در دوران طلایی خود (دوران صدر اسلام) در اوج قدرت و شکوه بود و نمونه الگوی پیش‌رفت در سراسر عالم بود به‌مرور زمان تحت استعمار مستقیم و غیرمستقیم نموده‌های دوران افول کلیسا و

صنعتی شدن غرب قرار گرفت. به طوری که در عصر حاضر از اسلام فقط دولت‌های عثمانی، ایران و افغانستان باقی مانده است و مانند یک جزیره در میان دریا واقع شده‌اند. جزیره‌ای که هر طرف آن را آب فرا گرفته، به صورتی که جهت غرب ممالک دولت عثمانی از استامبول تا تهران و از تهران تا کابل که هفت، هشت دولت بزرگ و قوی احاطه کرده است، جهت شمال و شمال شرقی را روس فرا گرفته است. جهت جنوب و جنوب شرق را آب‌های نهنگ آهنین و انگلیس فرا گرفته. به طوری که دولت عثمانی در دهنه مجرای سیلاب و سر جزیره است که اول بر عثمانی که در مجرای سیلاب هجوم می‌آورند که از هر هجوم قسمتی از آن در زیر آب قرار می‌گیرد و الآن تنها یک خشکی از آن باقی مانده است.» (مجموعه مقالات، ۱۳۸۷: ۱۲۸-۱۰۸)

هرچند که به نظر طرزی قدرت‌مندترین کشور اسلامی در آن زمان امپراطوری عثمانی بود و آن را به عنوان کشوری مسلمان در برابر حمله اروپا ایستادگی می‌کرد، مورد ستایش محمود طرزی بود، اما این امپراطوری هم به علت عدم توانایی در برابر کشورهای اروپایی مورد حمله آن‌ها قرار گرفت و در جنگ اول جهانی متلاشی شد. در کنار آن هم وضع کشورش به دلیل نداشتن استقلال واقعی کشور، اختلاف بین مردم و درگیری و نزاع داخلی باهم‌دیگر و عدم توجه به علم و دانش روز، مورد انتقاد او بود. (غیرت، ۱۳۸۹: ۷۸) او با مشاهده وضعیتی که کشورش و دیگر دولت اسلامی که گریبان‌گیر آن‌ها بود و این که چگونه دول غربی به راحتی منابع، دین و امکانات کشورهای اسلامی و افغانستان را می‌برند، سخت آزرده خاطر بود. این عوامل او را بسیار ناراحت می‌کرد که چرا جوامع مسلمان با هم اختلاف دارند و علم را طرد می‌کنند و آن را محصول بلاد کفر می‌دانند در حالی که نیاز زمانه به یادگیری این علم که منشا از صدر اسلام است، را توجه نمی‌کنند.

وی مشاهده می‌کرد که چگونه مسلمانان دچار تفرقه شدند: «اخوت و اتحاد در اسلام برعکس شده است و دول مسلمان با هم اتحاد ندارند.» (مجموعه مقالات، ۱۳۸۷: ۱۸۴) طرزی در رساله «چه بودیم و چه شدیم» نوشت: «در هر فرقه و هر شعبه، به صدها فرقه و شعبه‌های دیگر پیدا شد. آن خالصیت و بی‌غشی که بود، باقی نماند. هر آن قدر که اختلافات مذهب و طریقت بیش‌تر گردید، همان قدر، اخلاق‌ها، روش‌ها، عادات و مسلک‌ها، که در ابتدای ظهور بر یگانگی، اتحاد، معاونت، عدالت و حقانیت مبتنی بود، بر دیگر گونه غرض‌ها و مطلب‌ها بنا یافت، ... علوم و فنون نیز متروک شده، هر چه که نوشته شد، بر همین دعوها نوشته شد. حال آن که از طرق دیگر، غرب ترقی کردن گرفت، انوار شمس تابان تمدن از آن طرف پدیدار گردید. همان علوم و فنونی که از شرق به غرب داخل شده بود در آن جا یک نشو و نمای بسیار خارق‌العاده‌ای پیدا کرد.» (مجموعه مقالات، ۱۳۸۷: ۱۲۱) طرزی در توصیف مشکل عدم اتحاد

می‌افزاید: «چون نظر کنیم مسلمانان را از اتّحاد و اتفاق دورتر می‌بینیم. ممالک عثمانیه را در یک گرداب بی‌اتّحادی و بی‌اتّفاقی مستغرق می‌یابیم. ایران را از آن هم بدتر، افغانستان با معلوم که زایی‌ها و خیل‌ها و طایفه‌ها، و چه هم چشمی‌ها و چه خون‌ریزی‌ها دارند.» (طرزی، ۱۳۳۰: ۱۵۰-۱۴۹)

طرزی دیگر مشکلی که میان افغان‌ها و مسلمانان وجود دارد، را نبود اعتماد به نفس می‌داند: «یک آدم شرقی، هر قدر با فضل و کمال باشد، باز هم در پیش خود شرق هیچ اعتباری پیدا نمی‌کند. ... غربی وقتی که در یک مجلس کلان بیاید، پای بر پای گذاشته، به چنان حالتی می‌نشیند، که یک شرقی در پیش آن چنان وضعیتی حیران می‌ماند، اما پسندیده است! چرا؟ زیرا از غرب است و هر چیز غربی را «الافرنگی» باید دانست و تقلید باید کرد.» (مجموعه مقالات، ۱۳۸۷: ۲۳۴) او هم‌چنین در رابطه با خلق و خوی مردم خود می‌گفت که افغانی‌ها به عادات و اخلاق قدیمی خو و خرافات گرفته‌اند. (همان، ۳۴۲) ارزش‌بینی آن‌ها شمشیر و چست و چالاک‌ی در کوه‌ها و... است و به «علم» کم‌تر توجه می‌کنند. طرزی معتقد بود: این عوامل باعث شده بود که بریتانیا و روسیه بتواند کشورهای شرق به‌خصوص کشورهای اسلامی و افغانستان را به استثمار ببرند و از منابع آن استفاده کنند و خود این کشورها با داشتن امکانات، نتوانند از آن بهره ببرند و در راه پیش‌رفت کشور و مردم شان استفاده کنند. هم‌چنین وجود تفرقه بین مسلمانان و نداشتن وحدت باعث شده، بین آن‌ها فاصله ایجاد شود و در بین آن‌ها کشورهای غربی نفوذ کرده با سیاست تفرقه انداختن و حکومت کردن بر کشورهای مسلمان اهداف خود را پیش ببرند. (همان: ۳۴۲-۳۴۳) به طوری که آن‌ها هیچ وقت دل‌شان برای کشورهای اسلامی نمی‌سوزند و برای ترقی آن‌ها عملی را که برای آن‌ها منفعت نداشته باشد انجام نمی‌دهند. مجموعه این عوامل بحرانی در کشورش و جهان اسلام ایجاد کرده بود که محمود طرزی به دنبال علت آن بود.

بحرانی که طرزی در جهان اسلام و افغانستان مشاهده می‌کرد، دو سویه بود. از یک طرف، جوامع اسلامی توان مقاومت در برابر غرب مدرن را نداشتند و از سوی دیگر، نیز استبداد داخلی، فقر، بی‌سوادی و تشّت حکم فرما بود. زندگی فردی و خانوادگی طرزی که همواره در تبعید بودند، از نشانگان استبداد داخلی بود؛ استبدادی که حتی به خاندان وابسته به سلطنت نیز رحم نمی‌کرد. او مشاهده کرد که چگونه حکومت کشورش، با همه خدماتی که خود و پدرش برای پیش‌رفت، وحدت و آگاهی افغانستان انجام داده بود، به صورت قهری با او و پدرش برخورد کرد و مجبور به ترک وطن شوند.

۲.۵. دلایل بحران (انحطاط و عقب ماندگی)

در بحث دلیل شناسی طرزی این پرسش طرح می‌شود: به نظر طرزی دلیل انحطاط و عقب ماندگی که نماد نابسامانی سیاسی در جامعه اسلامی به‌خصوص افغانستان است چیست؟ با توجه به

سؤال، فرضیه قابل توجه از دیدگاه طرزی، «دوری از قرآن، شریعت و سنت پیامبر و محجور ماندن آن در جوامع اسلامی و به‌ویژه افغانستان» است. طرزی بحران فراگیری که جهان اسلام را فرا گرفته بود، ناشی از دلایل مختلفی می‌دانست. یکی از ویژگی‌های مهم طرزی، عدم تقلیل بحران به عوامل سخت‌افزاری و نظامی بود و عوامل مختلفی را داخلی می‌دانست. طرزی دوری از قرآن و محجور ماندن آن در جوامع اسلامی و به‌ویژه افغانستان، را از علل مهم ضعف جهان اسلام می‌دانست. به نظر وی عدم توجه به قرآن کریم و سیره و سنت پیامبر اکرم (ص) از دیگر عوامل مشکل مسلمانان و ملت خود است، که باعث فاصله گرفتن آن‌ها از اسلام ناب و تمدن اسلامی شده و امروزه مسلمانان فقط با ظواهر مسلمانی توجه دارند تا به راه [و] روش زندگی قرآنی و پیامبر. (مجموعه مقالات، ۲۵۴)

طرزی در بخشی از رساله چه باید کرد، می‌نویسد: «سبب یگانگی این ظلمت و تیرگی و این ذلت و پستی ما این است که ما خود را از آن نور دور انداخته‌ایم و بس. قرآن عظیم‌الشان یک کتاب مقدس قویم و یک منهج مکرم مستقیمی است که برای هدایت و رهنمایی همه بنی نوع بشر نازل شده است هزار افسوس که بسیاری از ما مسلمانان آن کتاب مقدس زندگی بخش را برای مردگان خود مخصوص نموده‌ایم و تنها برای خواندن به ارواح مردگان خود به دست می‌گیریم. آن کتاب معظم را که برای شفا و رحمت عالمیان نازل شده کتاب مردگان می‌دانیم. از هرجا بیش‌تر قرائت قرآن کریم را در سر قبرستان‌ها به حضور مردگان می‌شنویم! مقصد این نیست که به روح مردگان قرآن خوانده نشود، بلکه مقصد این است که زندگان برای زندگانی خود نیز آن را بخوانند. همه فلاکت‌ها و مصیبت‌هایی که بر ما پیش آمده از جاهل بودن ما به قرآن خود ما.» (طرزی، ۱۳۳۰: ۱۳۷-۱۳۸)

طرزی می‌افزاید: «همه بی‌ثروتی و ناداری و مفلسی ما از بی‌علمی و بی‌خبریست. قرآن عظیم‌الشان است که علم را حیات و جهل را موت و علم را نور، جهل را ظلمت بما نشان داده است. هزار افسوس که ما قرآن خود را زود می‌خوانیم و زود از بر می‌کنیم، ولی به معانی آن هیچ غور نمی‌کنیم. این سلاح جهان‌گیر خود را بر مقتضای زمان و عصر خود، تطبیق و استعمال نمی‌کنیم. قرآن ماست که از مسخر بودن همه اشیای کائنات را به ما تبشیر و بیان می‌کند.» (طرزی، ۱۳۳۰: ۱۴۰-۱۳۹) به علاوه می‌افزاید: «قرآن کریم تنها کتاب آخرت و مردگان نیست، بلکه کتاب جمله کائنات و موجودات است که به عطا فرمودن آن کتاب کائنات و موجودات را به ما عطا فرموده است. از جهل ما به قرآن ماست که مانند (رشوه) یک فعل قبیح و نجسی را ارتکاب می‌کنیم، (دروغ) می‌گوییم، (غیبت)، (نفاق) و (ریا) را شعار خود می‌سازیم، (افترا) و (بهتان) را آلات کین و حسد ساخته اخوت و همدردی و معاونت همدیگر را به آن از بیخ بر می‌کنیم و بسی کارهای دیگری که به

بیان نمی‌آید همه را به کمال جرئت مرتکب می‌شویم... پس اگر عالم حقیقی به قرآن عظیم الشان خود می‌بودیم، چنین نمی‌بودیم.» (طرزی، ۱۳۳۰: ۱۴۱-۱۴۴) از محتوای اندیشه سیاسی طرزی فهمیده می‌شود که او بین عقل و وحی، سیاست و شریعت جدایی قابل نبوده، بلکه بیشترین تلاش‌ها را در جهت هماهنگی وی همسو کردن آن‌ها انجام داده است.

به نظر طرزی از دلایل عمده بحران در جهان اسلام، و دلایل اصلی عقب ماندگی افغانستان و دیگر دولت‌های اسلامی، عدم توجه به علم و یادگیری فنون جدید است؛ به طوری که ترقی و تمدن و راحت و سعادت نوع بنی بشر به علم و عرفان منحصر است. اگر علم نباشد، انسان نه خدا را می‌شناسد، نه خود را، نه حق را می‌داند، نه باطل را، نه راه را می‌بیند نه چاه را، کور، گنگ، شل و لنگ می‌ماند!... این علم آموزی و تسلط بر دانش است که غرب را بر ما تسط کرده است. (مجموعه مقالات، ۱۳۸۷: ۶۲)

وی در این باره می‌نویسد: علوم و فنون حاضر، که سلاح یگانه دشمنان ما شده و به سبب فقدان آن در ما و کثرت موجود بودن آن در آن‌ها، ما را کم زور، آن‌ها را زورآور، ما را فقیر، آن‌ها را توان‌گر، ما را محتاج، آن‌ها را محتاج الیه، ما را گم‌نام، آن‌ها را مشارالیه ساخته (مجموعه مقالات، ۱۳۸۷: ۶۴) از این طریق است که با فراگیری علوم و ترویج آن بین ملت‌های خود بر شرق و مسلمانان تسلط پیدا شده و رهایی از آن را دشوار کرده است، اما ما مسلمانان به جای توجه به نمودهای مثبت تمدن غرب و یادگیری و استفاد این علوم برای پیش‌رفت و توسعه ملت خود، این علم را علم فرنگی و شیطان‌ی می‌شمیریم و آن را طرد می‌کنیم در حالی که مبدا این علوم استفاده از کتاب‌ها و علوم دوران عظمت اسلام بود و ما آن را نادیده می‌گیریم... استفاده از این علوم باعث شده که استعمار غرب به سرعت بتواند با استفاده از هواپیما، کشتی‌های غول پیکر نظامی و تجاری، ساخت سدها، پل‌ها، نمای شهری، راه‌های ارتباطی از قبیل راه آهن و برای کشورشان عظمت، آسایش، توسعه و... بیاورند و با این طریق بر ما مسلمانان تسلط پیدا کرده‌اند. حال ما بدون داشتن نیروی نظامی قوی با تجهیزات مدرن، اقتصاد قوی چگونه می‌توانیم بر قوای غرب پیروز گردیم؟» (همان، ۱۶۲-۱۵۳-۱۶۳)

طرزی با اشاره به نقش دین در وحدت مسلمانان، می‌افزاید: «مسلمان از زندگی مسلمان و کشورهای اسلامی خبر ندارد. این عدم اطلاع و اتحاد باعث شده که مردم و دولت‌های اسلامی به جای اتحاد برای پیش‌رفت، همان‌طور که در مسلمانیت هر فرد برادر یکدیگر هستند و بعد از وطن خود به وطن مشترک که همان امت اسلامی است توجه کند، به عوامل تفرقه و فرقه‌گرایی توجه می‌کنند که این عامل توسط کشورهای استعمارگر تشدید می‌شود، توجه به مسایل فرعی باعث تکه‌تکه شدن مسلمانان در سرزمین‌های اسلامی شده که این امر باعث شده که نیروی خود را صرف

این امور کنند و از غرب عقب بمانند.)) (Mousavi & others, 2015: 142)

به طور خلاصه مجموع علل مشکلات از دید طرزی این گونه صورت بندی می شود: ۱. در سیاست، حکمرانی و جهان گیری با احکام دینی فرق وجود نبود، رفته رفته آن چیز دیگر و این چیز دیگری شد. ۲. قرآن در اول ظهور دین، دستورالعمل همه معاملات دنیا و آخرت بود... که علوم سماوی و ارضی و سیاست و شریعت و سعادت دنیا و آخرت در همین کتاب کریم موجود است، حال آن که رفته رفته قرآن تنها در این وقت ها برای مردگان منحصر مانده، استفاده زندگانی از آن ممنوع گردید. ۳. علوم و فنون و حکمی رفته رفته در زیر انحصار در آمده و تعمق در آن آزادانه جریان نگرفت ... و از این سبب آن همه فنون حکمی که موجب ترقی و شوکت مدینه اسلامی شده بود، از مسلمانان وداع کرده و به اروپا اقامت کشید ... تا آن که آن علم ها و فن ها، اسلحه و دام های اسارت مسلمانان، به دست نصارا گردید. ۴. اخوت و اتحاد، تعاون و اتفاق و... که از فضایل جهان گیری و مدنیت اسلامی بود، سراسر به اضعاف آن ها تبدیل حال و احوال نمود. ۵. نصارا برای قوت و شوکت یافتن خودشان، از اخذ و تحصیل علوم و فنون از مسلمانان سعی و کوشش کردند و آن را عار ندانستند. حال آن که مسلمانان آن مال موروث گم شده را نمی پیوندند و از همه بدتر این که هر حکمت و فنون که خود مسلمانان ترجمه، تالیف و تدوین کردند ... آن را مال موروثه نصارا دانسته و از تعصب و عاریه آن را نمی آموزند. ۶. نبود بلند همتی و پذیرفتن اسارت و محکومیت و ذلت. ۷. عدم تلاش و عمل. ۸. تفرقه، بیگانگی و انفرادگرا ۹. محو و نابود شدن عالمان و مشایخ حقیقی و آمدن عالمان گمراه (مجموعه مقالات، ۱۳۸۷: ۸۲-۸۵) ۱۰. نبود متخصص در علم سیاست و فن دیپلماسی در افغانستان. او هم چنین وجود زبان های متعدد و گروه های قومی در افغانستان را از دیگر موانع وحدت ملی می داند. (Senzil, 2009: 8) که باعث عدم پیش رفت ملی شده است.

۳.۵. جامعه آرمانی

در تحلیل و تبیین مشکل از دیدگاه طرزی این پرسش مطرح است که او سامان سیاسی مطلوب را چگونه سامانی می داند؟ به عبارت دیگر، در چه صورت سیاست از بیماری هایی چون بیدادگری، عوام فریبی، و زر زور پرستی عاری شده است؟
با توجه به سؤال، فرضیه مورد نظر «عمل به شریعت، قرآن، سنت پیامبر زیرا طرزی کمال و غایت انسان ها را نیل به سعادت، تحقق سعادت را در پرتو سیاست حکیمانه دانسته که در آن صورت نسبت سیاست با شریعت ضروری می شود. در . تلقی او شریعت منشأ فضایل، بلاهت منشأ رذایل است.
احیاگران، اسلام را دینی می دانند که برای اداره همه امور زندگی برنامه دارد و آن را به مثابه دین

(اعتقاد) و دنیا (شیوه کامل زندگی) و دولت (یک نظم سیاسی) تعریف می‌کنند. (سعید، ۱۳۷۹: ۵۵) طرزی در بخشی از رساله چه باید کرد، توصیف بسیار دقیقی از تمدن اسلامی ارایه کرده که در بخشی از آن آمده است: «در زمان ظهور اسلام که هنوز یک عصر نگذشته بود ما دارای یک دولت صاحب منزلت و قدرت‌مند در دنیا بودیم که به دریای اطلس تا نزدیکی چین تحت تصرف و مالکیت ما بوده است... در قرون وسطی مسلمان‌ها تمدن و شهرنشینی را گسترش دادند و به هرجایی که رفت معارف و صنایع را نیز با خود برد. بغداد و قرطبه در شرق و غرب منبع فیض و کمال شدند که این دومنطقه باعث شد که علم و عرفان به هرطرف ممالک اسلامی جاری شود. علم و حکمت را هم‌چون مالی گم‌شده می‌دانستند و کتب حکمیه، فلسفه و ریاضی را از یونان به عربی ترجمه می‌کردند.» (طرزی، ۱۳۳۰: ۳۶-۳۹) طرزی اسامی دانشمندان اسلامی در حوزه‌های مختلف علمی را در دوره‌ای که تاریکی قرون وسطی غرب را فرا گرفته بود بر می‌شمرد و به برخی از پیش‌رفت‌های علمی مسلمانان اشاره می‌کند: «در زمان خلیفه هارون رشید با توجه به پیش‌رفت علم و صنعت و زراعت هارون رشید یک ساعت به شارلمان به عنوان هدیه فرستاد که با آب حرکت می‌کرد و در آن زمان اختراعاتی هم‌چون آهنگری، اسلحه‌سازی، حکاکی، میناکاری، آئینه‌سازی، قماش‌های ابریشم بافی و رنگ‌رزی را انجام داده بودند در حالی که اروپاییان تا زمانی که در اندلس مدرسه و دارالفنون اسلامی تاسیس نشد بود در عقب ماندگی به سر می‌برد و افراد زیادی به تحصیل علم در میان مسلمانان پرداختند به طوری که به مقام پاپ هم رسیدند. (همان، ۴۹-۵۱) در حالی که سلفی‌ها بازگشت به عصر سلف صالح را با حذف هرآنچه که بدعت شمرده می‌شد، ترویج می‌کردند، طرزی جامعه آرمانی خود را ترکیب اسلام اصیل با فناوری نوین و پیش‌رفت‌های سیاسی و مادی تفسیر می‌کرد.

طرزی در ارتباط با اتحاد مسلمانان جامعه فاضله خود را این‌گونه متصور می‌شود که تمام کشورها و ملت‌های مسلمان از اختلاف و تفرقه و فرقه‌گرایی بیرون آمده‌اند و بر محور وحدت بخش که همان قرآن و رسول خدا است حرکت می‌کنند و تمام فکر و عمل خود را در راه پیش‌رفت اسلام می‌کنند و از منیت و فرقه‌گرایی به سمت هدف والا حرکت می‌کنند، همان‌طور که در صدر اسلام وجود داشت و گروه‌ها و فرقه‌ها بر محور اسلام با هم متحد بودند و با کفار مبارزه می‌کردند. در این جامعه به قرآن و آموزه‌های آن بسیار توجه می‌شود و در گسترش قرآن و آموزه‌های آن در سرزمین‌های مسلمانان و سایر جاها به زبان‌های مختلف اقدام می‌شود تا تعالیم پیامبر بر تمام نقاط سایه افکند.

۴.۵. راه حل

راه برون رفت از نابسامانی سیاسی، فرجام بحث جستارنو در اندیشه سیاسی طرزی است. پرسش عمده این که طرزی چگونه تجویز و راه‌حلی برای خروج از نابسامانی سیاسی ارایه کرده است؟ طرزی راه‌حل مورد نظر خود را به صراحت دسته‌بندی کرده است: «رجوع به قرآن، اتحاد بر محور قرآن، بیداری فکری، توجه به علوم و صنایع و حب وطن»

در این رابطه طرزی در بخشی از رساله چه باید کرد، ذیل عنوان «کردنی‌های ضروری» راه‌حل مورد نظر خود را به صراحت و دسته‌بندی شده، پیشنهاد کرده است:

۱.۴.۵. رجوع به قرآن

مسلمانان باید زیاد قرآن بخوانند و در آن تعقل کنند و آن را در زندگی خود به کار ببرند، تمام اوامر آن را در زندگی استفاده کنند و مجلس‌های علمیه بزرگی از همه مسلمانان برگزار کنند و در آن قرآن را به همه زبان‌هایی که مسلمانان تکلم می‌کنند، نشر دهند و آن را بر عالم و اسلام پراکنده سازند، تا مسلمانان بدانند که قرآن کریم تنها کتاب آخرت و مردگان نیست، بلکه کتابی است که راه روش زندگی و پیش‌رفت دنیایی را هم به ما می‌آموزد. قرآن برای هدایت و راهنمایی همه بنی بشر نازل شده است پس اگر آن بیان مومن به خود را دستورالعمل قرار دهیم، به واسطه علم و فن اصول تسخیر همه کائنات را به ما بیان می‌کند. (همان، ۱۳۳-۱۳۴)

۲.۴.۵. اتحاد بر محور قرآن

مسلمانان باید بر محور قرآن برای ترقی و رشد و تعالی کشورهای اسلامی باهم متحد شوند تا بتوانند با عقل جمعی رشد کنند. این اتحاد، اتحادی برای ترقی و تکامل و تمدن است نه اتحاد برای جنگ با نصارا؛ زیرا این امری بیهوده است و ما را از مسیر ترقی دور نگه می‌دارد. اتحاد از افراد هر ملت به صورت جدا جدا. متحد شدن فکر، خیال‌های ملت در یک نقطه که مهم‌ترین آن نقطه‌ها در وقت حاضر همانا نقطه آزادی هر ملتی است از اسارت اجنبی، غیر دین و غیر ملت (همان، ۱۴۵).

مقصد از اتحاد آن‌ها این است که بغض و نفاق خود را از همدیگر بر وفق و وداد و اتفاق و محافظه حقوق و شرف با عموم مسلمانان اتحاد کنند و در معارف و فنون بدرجه قوه حاکمه خود خودشان را رسانیده هم برادران محتاج و آزاد خودشان را به کمالات خود مستفید کنند و هم حقوق استفاده‌های مادیه خودشان را محافظه بتوانند قرآن عظیم‌الشان اتحاد را امر فرموده به سبب دور افتادن از معانی احکام قرآن کریم در هر طرف. لهذا مسلمانان را لازم است که تخم اتحاد را به قوت ایمان کامل بر قرآن خود در مزرعه اسلام بکارند و ثمره‌های سعادت آن را بر چینند. (همان، ۱۴۷-۱۵۰) طرزی در

نوشته‌های اتحاد اسلام؛ مسلمانان با هم اتحاد کنید و از هم جدا مشوید؛ اگر مسلمانان با هم متحد و متفق شوند؛ پاینده باد اتحاد؛ ... دیدگاه‌های خود را در رابطه با اتحاد جهان اسلام مطرح می‌کند. سراج‌الاخبار به اخبار و مسایل عثمانی توجه ویژه دارد و آن را عمدتاً زیر ستونی «اختصاصی» از اخبارات ترکی؛ اجمال احوال سیاسی استانبول" منتشر می‌کند. از جمله می‌نویسد: «... که اختلافات سیاسی در مابین فرقه مخالفه (اتحاد و ترقی) و (حریت و ائتلاف) دوام دارد» و در همین شماره «پیام از مسلمانان کلکته» را منتشر می‌کند که از جمعیت «اتحاد و ترقی» و «حریت و ائتلاف» می‌خواهند به این اختلافات نهایت بگذارند. (سراج‌الاخبار، شماره ۵)

۳.۴.۵. بیداری فکری و توجه به علوم و صنایع

طرزی همان‌گونه که در مقاله «خواب در تاریکی»، انحطاط مسلمانان را به خواب، تیرگی و نادانی تشبیه کرده بود، در باره راه‌حل آن می‌نویسد: «دلیل خواب رفتگی، فکر است و راه‌حل آن، بیداری فکری است؛ بیداری حقیقی، بیداری فکری است. روشنی برابر با علم و معرفت است. صنعت و تجارت و زارعت محصول و نتیجه بیداری فکری است. همه اختیارات محیر العقول نتیجه بیداری فکری است. فکر مانند قوه بخار است.» (مجموعه مقالات، ۱۳۸۷: ۱۷۲-۱۷۳) وی مانند بسیاری از روشن‌فکران، دلیل موفقیت ژاپنی‌ها را استفاده از علم دانسته: «راز موفقیت ژاپان همین بیداری فکر است از قوای فکریه خود استفاده کردند و پولیتیکال شناس و کان شناس و حرب شناس شدند. اما در همه کشورهای اسلامی صنعت آموختن را بدعت و کفر می‌دانند. نور علم که ضد آن ظلمت جهل است انسان‌ها و ممالک را آباد می‌سازد و ضد آن جهان را می‌میراند.» (همان، ۱۷۵)

طرزی در رساله چه باید کرد در باره اهمیت علم می‌نویسد: «سعادت بشر به علم و عرفان است. از علم است که انسان خدا را می‌شناسد و تنها سلاح دشمنان هم علم است. باید تمام مسلمانان برای دستیابی به علم و صنایع هم‌چون مال گم‌شده که به دنبال آن است همواره در راه رسیدن به آن تلاش کنند.» (طرزی، پیشین: ۱۴۴) طرزی یادآوری می‌کند که جوامع اسلامی به دلیل ضعف در علم و فناوری توان استفاده از معادن خود را ندارند و همین مساله یکی از دلایل حضور استعمارگران در کشورهای اسلامی است؛ همان نقطه ضعفی است که تاکنون تداوم یافته‌است. طرزی در یکی از اشعار طنز خود خطاب به حاکم وقت افغانستان این‌گونه دستیابی به فناوری‌های نوین را گوش‌زد می‌کند:

«جهان جهان علم و فن، زمان زمان کارها

بس است صید بودنه میان کشت‌زارها

عصر، عصر موتر و ریل است و برق

گام‌های اشتری بگذشت و رفت

کیمیا از جمله اشیا زر کند

وقت اکسیر آوری بگذشت و رفت

تلگراف آرد خیر از شرق و غرب
قاصد و نامه‌بری بگذشت و رفت
سیم آهن درسخن آمد چو برق
تلفن بشنو، کری بگذشت و رفت. « (پرتو، ۱۳۹۵: ۵۶)

۴.۴.۵. تقویت قدرت نظامی

طرزی برخلاف بسیاری از روشن‌فکران جهان اسلام در هنگامه روبرویی با غرب، که تنها را مقابله با غرب را تقویت توان نظامی می‌دیدند، این موضوع با اولویت کم‌تری مورد تأیید قرار داده‌است؛ زیرا وی قدرت و توان نظامی را محصول و معلول پیش‌رفت علمی می‌داند. طرزی تشکیل ارتش ملی ذیل عنوان عسکر شدن را خیلی مورد توجه قرار داده‌است: «(عسکر شدن) دولت علیّه عثمانیّه همه عسکر شده‌اند. ایران و افغانستان را نیز ضرور است که همه عسکر شوند. ملّتی که برای محافظه ملیّت و وطنیت خود عسکر نشوند حق وطن و شرف ملّت خود را بجا نیاورده خواهند بود که مجازات آن را در دنیا و آخرت خواهند دید. همه عسکر شدن عبارت از این نیست که ده میلیون نفوس افغانستان دفعه زیر سلاح در آیند. نی بلکه هرفردی از افراد اهالی بدون استثنا به مجردی که به سن بیست و یک سالگی در آید همان دم به قرعه عسکری داخل شده مدّت دوسال خدمت عسکری خود را بجا آورند و تعلیم قواعد عسکری خود را بیاموزند.» (طرزی، پیشین: ۱۵۵-۱۵۶)

طرزی از مدافعان طرح سربازگیری ملی بوده و معتقد بود؛ برقراری سربازی به مدت دوسال برای دفاع از وطن، به طوری که همه ملت برای دفاع از خاک به خدمت سربازی فرا خوانده شوند. در کنار آن به سلاح‌ها و امکانات، هم‌چون دشمنان که برای مقابله با ما خود را به سلاح‌های روز مجهز می‌کنند، ما هم باید خود را همانند فرمان قرآن کریم به سلاح‌ها و تجهیزات روز مجهز کنیم. سربازان خود را آموزش دهیم و آن‌ها را برای پاسخ به تجاوزگران به وطن آماده سازیم تا از وطن خود در برابر دشمنان اسلام دفاع کنند. (همان، ۱۵۲-۱۵۳)

۵.۴.۵. حب وطن (ناسیونالیسم)

به نظر طرزی یکی از دیگر راه‌حل‌های غلبه بر ضعف جهان اسلام، اعتماد به نفس مسلمانان و حب وطن است. البته وی بر خلاف ناسیونالیست‌ها و شووینیست‌ها، حب وطن را در مقابل اسلام قرار نمی‌دهد، بلکه معتقد بود؛ یکی از راه‌های مبارزه با دشمنان اسلحه حفظ وطن است که از پرورش حب وطن می‌توان به این دست یافت. اگر وطن، ملت، دولت نباشد، دین هم ناموفق و بیکار می‌ماند. پس باید با این سلاح به مبارزه با دشمنان ملت ما پردازیم.» (طرزی، پیشین: ۱۵۳) ترویج

پان اسلامیسیم، ناسیونالیسم قومی و طرح مسأله زبان در بستر سیاست یکی از محورهای اساسی سراج الاخبار، بود.

محمود طرزی با اندیشه‌های پان اسلامیتی و ناسیونالیستی در قلمرو عثمانی آشنا شد و تحت تأثیر جدی افکار سید جمال الدین افغانی و ترک‌های جوان قرار گرفت و در برگشت به کشور کثیرالمله و عشیره‌ای افغانستان در پخش و ترویج آمیزه‌ای از پان اسلامیسیم و ناسیونالیسم قومی تلاش فروان کرد. (غبار، ۱۳۷۸: ۶۵ و مجموعه مقالات: ۳۴۳) یکی از دغدغه‌های فکری محمود طرزی را برکشیده از اندیشه‌های ترک‌های جوان، ناسیونالیسم تشکیل می‌دهد. او پیوسته بر محور ناسیونالیسم قومی می‌چرخد، نه ناسیونالیسم قلمرویی (جغرافیایی). از همین جاست که بر واژه‌های افغان و افغانیه، عسکریه افغانیه، ملک افغان، ملت نجیبه افغانیه ... که مرادش آشکارا قوم پشتون، یکی از اقوام کشور چند قومی افغانستان است، پافشاری دارد. (سراج الاخبار، شماره ۸)

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله، خوانش آثار دسته اول محمود طرزی به‌عنوان یکی از اندیشمندان مغفول بیداری اسلامی بود. طرزی جامعه اسلامی معاصر خود به‌ویژه عثمانی، ایران و افغانستان را به‌دلیل وجود محجور گذاشتن قرآن، حضور استعمار، استبداد داخلی، تفرقه و عدم اتحاد، بی‌توجهی به علم، عدم اعتماد به نفس، خرافات و خرافات، به یک جامعه خوابیده تشبیه کرده‌است. وی جامعه ایده‌آل اسلامی را جامعه مبتنی بر اسلام واقعی و نیز بهره‌مند از علوم و فنون روز دنیا ترسیم می‌کند. این موضوع باعث متمایز شدن طرزی از خط فکر سلفی‌گری تکفیری می‌شود که حتی امروزه حیات سیاسی افغانستان در آتش آن می‌سوزد. به علاوه طرزی برخلاف غرب‌گرایان، هویت جامعه آرمانی خود را نه در غرب بدون اسلام، بلکه اسلام با غرب‌گزینش شده، ترسیم می‌کرد. طرزی توجه ویژه‌ای به بیداری فکری داشت و بیش از آن که بر سخت‌افزار غرب تکیه کند، نرم‌افزار فکری را مورد تأکید قرار می‌داد؛ از این زاویه شباهت بسیار زیادی به سیدجمال دارد. طرزی برخلاف برخی از شاگردان سیدجمال که به ورطه سلفی‌گری یا غرب‌گرایی افتادند، راه‌گذار جامعه بحران‌زده هم عصر خود را در مجموعه‌ای از عوامل فکری منبسط با اسلام می‌دانست. تأکیدات طرزی بر علم‌ورزی متعهدانه از جمله ویژگی‌های خاص این اصلاح‌گر اسلامی است. محمود طرزی برطرف‌سازی همان عواملی را که باعث انحطاط جامعه اسلامی شده بودند، به‌عنوان راه‌کار گذار از وضعیت بحرانی جهان اسلام پیشنهاد می‌کند و در این مسیر می‌کوشید هم از موقعیت خود در قدرت سیاسی و اصلاحات از راس هرم قدرت سیاسی استفاده کند و هم به‌دنبال آگاه‌سازی جامعه حتی زنان در افغانستان بود. مجموعه دیدگاه‌های طرزی نشان دهنده این است که وی نظریه‌پرداز جامع‌الاطراف بوده‌است، که در ادبیات جنبش و بیداری پژوهی در جهان اسلام و به‌ویژه ایران مغفول مانده‌است.

منابع

۱. اسپریگنز، توماس (۱۳۹۴)، فهم نظریه‌های سیاسی، فرهنگ رجایی، تهران، نشر آگه، چاپ دهم.
۲. اسلامی، روح‌الله، عباس‌علی رهبر و فاطمه ذوالفقاریان (۱۳۹۱)، «امواج بیداری جهان اسلام»، سیاست خارجی، سال ۲۶، شماره ۴.
۳. امرایی، حمزه (۱۳۸۳)، انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی معاصر، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴. انصاری، فاروق (۱۳۸۱)، تحولات سیاسی - اجتماعی افغانستان ۱۳۱۲-۱۳۵۹، تهران: وزارت امور خارجه.
۵. بابی، سعید (۱۳۷۹)، هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، بازنشاسی اسلام و ایران.
۶. برزگر، ابراهیم، عباس تبارفیروز‌جاه، حبیب‌الله (۱۳۸۵)، «اندیشه‌ی سیاسی فارابی و روش جستاری اسپریگنز»، حقوق عمومی، شماره ۲۱، پاییز و زمستان.
۷. پهلوان، چنگیز (۱۳۶۳)، «نگاهی به اندیشه‌های اجتماعی و فرهنگی محمود طرزی»، آینده، سال نهم، شماره ۸ و ۹.
۸. حبیبی، عبدالحی (۱۳۷۲)، جنبش مشروطیت در افغانستان، قم، احسانی.
۹. خبرگزاری کوکچه (۱۳۹۰) علامه محمود طرزی
۱۰. رجایی، فرهنگ (۱۳۷۳)، معرکه جهان بینی‌ها، تهران، احیا کتاب.
۱۱. روان‌فرهادی، عبدالغفور، (۱۳۸۷)، مقالات محمود طرزی، کابل، انتشارات انستیتوت دیپلماسی وزارت خارجه ج. ا. افغانستان. چاپ دوم، دور جدید، شماره ۲.
۱۲. سراج‌الخبار، کابل، سال سوم، شماره ۵-۸
۱۳. سهام، نصیر (۱۳۷۸)، علامه محمود طرزی: پدر ژورنالیسم افغانستان، پیشاور: الازهر کتب خانه.
۱۴. شرابی، هشام (۱۳۶۸)، روشن‌فکران عرب و غرب: ترجمه عبدالرحمان عالم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۵. طرزی، محمود (۱۳۳۰)، چه باید کرد، کابل، مطبعه دارالسلطنه.
۱۶. غبار، میر غلام محمد (۱۳۶۸)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، مرکز نشر انقلاب با هم‌کاری جمهوری.
۱۷. غیرت، غلام‌سخی (۱۳۸۹)، خاطرات محمود طرزی، کابل، انتشارات میوند.
۱۸. کاظمی، احسان، مکرمی‌پور، محمدباقر، علی‌پور، امیرمهدی (۱۳۹۸)، «بررسی روی کار آمدن دولت مطلقه رضاخان براساس نظریه اسپریگنز»، پژوهش‌های راهبردی انقلاب اسلامی، شماره‌ی ۷، پاییز. ۲۷-۱.

۱۹. گروهی از پژوهش‌گران (۱۳۷۶)، افغانستان؛ مجموعه مقالات، ترجمه مرتضی اسعدی و هوشنگ اعلم، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
۲۰. موثقی، سید احمد (۱۳۷۴)، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، سازمان سمت.
۲۱. نادری، پرتو (۱۳۹۵)، محمود طرزی و جای‌گاه او در شعر مشروطیت، ۲۴ دلو (بهمن) آخرین تاریخ به روز رسانی ۱۴۰۰/۲/۱۷
<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=۳۷۹۲>
۲۲. تنویر، محمد حلیم (۱۳۷۸)، تاریخ روزنامه نگاری افغانستان، پیشاور، چاپ مرکز نشرات اسلامی صبور.
۲۳. نجفی، موسی (۱۳۹۴)، انقلاب فرامدرن و تمدن اسلامی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
24. Kepel, Gilles (2020), *Away from chaos : the Middle East and the challenge to the West*, New York: Columbia University Press.
25. Kurzman, Charles (2002), (Edited by), *Modernist Islam 1840-1940*, Oxford University Press.
26. Mousavi, Bahram & Dehghan nejad, Morteza & Nuraci, Morteza (2015), *The Role of Mahmoud Tarzi in Iran-Afghanistan Relations*, **International Journal of Academic Research in Business and Social Sciences**, Vol. 5, No. 2.
27. Rahnema, Ali (Edited by) (2005), **Pioneers of Islamic Revival**, Zed Books.
28. Saikal, Amin (2018), *Afghanistan: A Turbulent State in Transition*, in Shahrani, M. Nazif Mohib, (edited by) , **Modern Afghanistan : the impact of 40 years of war**, Indiana University Press.
29. Senzil K, Nawid (2009), « *Tarsi and the Emergence of Afghan Nationalism: formation of a Nationalist ideology* ». Available at: https://www.bu.edu/aia/nawid_article.pdf.
30. Stenersen, Anne (2018): «Jihadism after the 'Caliphate': towards a new typology», **British Journal of Middle Eastern Studies**, DOI: 10.1080/13530194.2018.1552118